بسم الله الرحمن الرحیم

ای نگارنده سپید و سیاه — ای طراز نگین و کلاه
جامهٔ بخت هر که از تو سپید — خاک درگاهش آفتاب امید
هر کرا از تو شد ستاره سیاه — گر بچاه آفتاب در تک چاه
از پی هر که این کله دوزی — به نگین خنصرش برافروزی
ماه کلاهش ستاره زار آرد — به نگینش آسمان نثار آرد
از تو ای پادشاه بخشنده — بتن تیره جان رخشنده
شب و روز از تو ای کبود سرا — قلزم قیر و چشمه از آب
اینهمه چون و چند از تو بدید — گشت بر لوح این سیاه و سپید
تو چند و چون برون و درون — بهمین چند و چون چنان بیچون
گاه ابداع قدرتت آراست — آفرینش چنانکه بینش خواست
در عدم بود آفرینش تو — جمله در جلوه گاه بینش تو

چیست آن پادشاه با فرهنگ — سایه و آفتاب را سرهنگ

بر ملوک آفتاب آشکار — نام فتحعلی شه قاجار

آن همایون نهاد خسرو پاک — بخدا و رسول پیر و پاک

نایب از جهان بسازاورد — آسمان بر درش نماز آورد

همه کارش مصون ز شک و سهو — رای روشن منزه اش از لهو

سال زیست و چار است فرد — تا بجهان است رشک اکلیلون

من در آن سالیان چه دور و چه — از سپاسش دمی نبستم لب

گرچه بردم خسی بباغ ارم — لیک پذرفت این ز فضل و کرم

یارب این شاه با دپایه بلند — تن او جاودان چو جان زنده

حفظ یزدان به تنش جوشن باد — شمع ایمان بدلش روشن باد

ملک و ملکش مصون ز عین کمال — تخت و بختش قرین بفر و نوال

با ملکزادگان آزاده — هم ملک جمله هم ملکزاده

همه شیران بیشه شاهی — همه میران گاه آگاهی

چون بمیدان جنگ با مردان — کوه جهان در جهان هم آوردان

آن سرایان که من بحضرت وی — سودم از بندگی رنج جم و کی

این نیایش که من بپایه تخت — بخت فیروز را کشادم رخت

من ز راز آرم دم فرو بسته — با دل ریش و خاطری خسته

که سزاوار شاه بنده نواز — بدرش خدمتی ندادم ساز

هلکنا ز اکلاه گوشه باه — از چه از سفته نگین و کلاه

آن یکی بر نشار کام ملک — گنج افشان همی بکام ملک

لیکن از بهر بشیزه آن گنج — برده گنجی ز شاه گوهر سنج

من سر فکنده از نضاعت خویش — جان در آزرم و در ضناعت خویش

همه از خواجه تاشیم در تنگ — که یکی خواجه تاش کو هر و سنگ

از حقارت همه بمن خندان — لیک کف پرده پوش بر زندان

کیفیت علم پادشاهی در نظم این رساله

که بنا که روان گوینده — گشت از آن خنده در شکر خنده

کای صبا نعمت ستاره بخت — که بر از آفتاب دارد رخت

نیکت زین پرند زنگاری — که از آن خسته جان و تن داری

گفت هان ای صبا دم ما چند / بند خاموشیت بدم تا چند
سایه کردگار عرش آرای / آفتاب سپهر جان دارای
مر ترا خوانده سوی خلوت خاص / چندت از حادثات این مناص
خواستم من ز جاه یاران هم / تهنیت گوی و آفرین خوان هم
که بلی گر بآفتابش سر / رسدش کامد آفتاب هنر
شاه دانا نواز نادان کاه / هنری مرد را فزاید جاه
چو بدان باغ در شدم پویان / سبز و سوری تهنیت گویان
باغ نی روضهٔ بهشت خدای / سرو آن باغ دست کشت خدای
چون فروغ ملک بکاخ بلور / دیدم از دور چون تجلی طور
بردم آنجا نماز و سودم چهر / شد پرشک اندر آفتاب سپهر
ایستادم باقتضای ادب / نام یزدان ز فرشاه بلب
زان فروغ خدای عزت شنید / هیبتی در دلم قرین امید
یال خم داد کاندر آی بکاخ / تنگ شد بر من آسمان فراخ
لوحش اسپه چه دارد چه دارای / مظهر عرش و ظل عرش آرای

گر گذارند نماز و نیاز / چون بفرمان بری ستند بناز
سهو پیش آیدش بچند مقام / خاصه سهوی که در قعود و قیام
در قیامش تشهد آید پیش / در قعود آورد قرائت خویش
بلکه در هر زیاد و کم بنماز / کز سهو آیدت آنبار
نه که رایش بسجده در هر باب / نیست ز اصحاب جز باستحباب
جز در آن پنج کس نخست خبار / پنج واجب شمرده مرشد چار

شک در نماز در رکعتی و سه رکعتی

مطلب پنجم از دو گانه سرود / که بدو زایزد یگانه درود
مثل آیات و صبح و عید و سفر / دیگر آدینه ای ستوده سیر
یا ز مغرب دو رکعت ز آغاز / یا دو ز آغاز چار گانه نماز
هر کجا شک میانه دو و یک / باطلست آن و نیست در آن شک
در دو در جای آن شک آرد کس / حکم سابق بدست جاری و بس
چون تشهد و یا رکوع و سجود / چون قرائت و یا قیام و قعود
اظهر آن کان نماز باطل نیست / که ببطلانش هیچ قایل نیست

باشد این گفته و صحیح نماز — گر سهو است بر سجده باشد باز

حکم آن شک که از پس دو سجود — گشت واقع ترا بگاه قعود

بر سیم رکعتش بنا بگذار — چون بپایان بری بچاره کار

رکعتی ایستاده باید کرد — یا دو رکعت نشسته ای سره مرد

لیکن آن ایستاده از آیه — گفته احوط نماز ایستاده

گفته هم احوط ای نماز گذار — که اعادت کنی پس از همه کار

شک در میانه سه و چهار

همان دهان رای آن خلاصه هوش — هوش را گوشوار سازد گوش

مطلب دیدم ای سعادت یار — شک بود در میانه سه و چهار

در همه حال کان شکت افتاد — باید آنرا بنا بچار نهاد

آنچنانت نماز شد چو تمام — اینچنین رای آن امام همام

که بیک رکعت ایستاده بپای — چاره را سوی احتیاط گرای

یا دو رکعت نشسته باید کرد — چاره اینچنان بجا آورد

لیک فرمود صاحب فرمان — که دو رکعت نشسته احوط دان

چاره کن چون ای دل آزاده — بدو رکعت نماز ایستاده

شک در میانه سه و چهار

مطلب چارمین سرایم باز — از که زان عالم عوالم راز

چارمین را که چاره در کار است — شک میان دو و سه و چهار است

پیش از اکمال سجدتین آن نیز — باطلش دان و بر اعادت خیز

بعد از اکمال سجدتین آن کار — گر فتادت بنا بچار گذار

پس دو رکعت ایستاده آن استاد — یا دو رکعت نشسته فرمان داد

هست مشهور کاینچنین مجری است — حاجت بر اعادت آن نیست

لیکن ایستاده را مقدم دار — کاحوط آمد برای حکم گذار

از پس احوط آن بفرمان بر — داده فرمان که بلکه هست اظهر

ور بپا خواستی ز بهر نماز — هم شک افتد در آن عبارت باز

نشستن بر بجای در ساعت — پس بانجام بر همان رکعت

بعد از اتمام دو بهین شک باز — احتیاطا کند از آن دو نماز

اینچنین نیز میکنیم ایراد — با تو از احتیاط زان استاد

تحریر از ابو الحسن کرخی نماز

زانکه راجح شود چهین تا چار — بر شکی کان میانه سه و چار
لیکن آن مرشد همایون فال — کفته کین نیست خالی از اشکال
رای آن کاین نماز پایان بر — پس اعادت کن آن نماز از سر
پیش از اکمال سجدتین ار حال — این نکت آورد قسیرین ملال
خواه سر در رکوع و خواه فراز — کفته با آن دو قول هست نماز
لیک کوید بنزدم این اظهر — که بدان صحه کذارد کذر
احوط آن کاری آن نماز تمام — پس اعادت کنی دیاپی کام
قیل و قال و کر بسی دارند — که خوشنده را بیازارند
لیکن آن پیر مؤتمن در رد — بر همه قول خط بطلان کرد
نقل اقوال میکند بکتاب — هم ببرهان مخالف اصحاب
قولها چون فتاده بی راه — راهشان نه بر آستانه شاه
رای مرشد که خضر راه رشاد — همه کردم به پیشکاهش یاد
یافت از حکم شاه چون انجام — نامش آمد خلاصة الاحکام
کر تو اپی بدین صحیفه در راست — خاصه شهریار تا جور راست

تحریر از ابو الحسن کرخی نماز

زانکه راجح شود چهین تا چار — بر شکی کان میانه سه و چار
لیکن آن مرشد همایون فال — کفته کین نیست خالی از اشکال
رای آن کاین نماز پایان بر — پس اعادت کن آن نماز از سر
پیش از اکمال سجدتین ار حال — این نکت آورد قسیرین ملال
خواه سر در رکوع و خواه فراز — کفته با آن دو قول هست نماز
لیک کوید بنزدم این اظهر — که بدان صحه کذارد کذر
احوط آن کاری آن نماز تمام — پس اعادت کنی دیاپی کام
قیل و قال و کر بسی دارند — که خوشنده را بیازارند
لیکن آن پیر مؤتمن در رد — بر همه قول خط بطلان کرد
نقل اقوال میکند بکتاب — هم ببرهان مخالف اصحاب
قولها چون فتاده بی راه — راهشان نه بر آستانه شاه
رای مرشد که خضر راه رشاد — همه کردم به پیشکاهش یاد
یافت از حکم شاه چون انجام — نامش آمد خلاصة الاحکام
کر تو اپی بدین صحیفه در راست — خاصه شهریار تا جور راست